



سوره انشراح

مکی و دارای ۸ آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ﴿١﴾

وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ ﴿٢﴾

الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ﴿٣﴾

وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ﴿٤﴾

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٥﴾

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٦﴾

فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ﴿٧﴾

وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ ﴿٨﴾

به نام خدای بخشنده مهربان.

{۱} آیا برای تو سینهات را نگشوده‌ایم.

{۲} و از تو سنگینی‌ات را فرو نهاده‌ایم

{۳} همان که پشتت را کوفته بود.

{۴} و یاد نامت را برای تو بلند کرده‌ایم.

{۵} پس به راستی با هر سختی آسانی است.

{۶} راستی با هر سختی آسانی است.

{۷} پس همین‌که فراغت یافتی باز خود را به

پادار.

{۸} و یکسره به سوی پروردگارت روی آر.

شرح لغات:

شرح، متکلم از شَرَحَ (فعل ماضی): مسأله به هم پیچیده‌ای را حل و مطلب مشکلی را بیان کرد، گوشت را از هم جدا و باز نمود.

وضع: چیزی را به جای خود نهاد، از دست افکند، از کسی دست ننگه داشت، گناهش را از میان برد، از مقامش کاست، کتاب را تألیف کرد، به دروغ خبر ساخت. وزر: بار سنگین و تحمیل شده، گناه. به فتح «واو» و «زاء»: پناهگاه، کوه بلند.



انقبض: ساختمان را به هم ریخت، استخوان را درهم شکست، ریسمان را باز کرد، پیمان را از میان برد.

انصب، امر از نصب: اندوه یا بیماری دردمندش کرد، سخت گرفتارش نمود، پرچم را بلند کرد، آن را بر زمین راست نمود، شخص را به کاری گماشت، در کارش کوشش کرد.

ارغب، امر از رغب: یکسره به سوی چیزی روی آورد، به چیزی چشم داشت، از چیزی روی گرداند.

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»: استفهام الم نشرح، برای انکار نفی، و تقریر اثبات است. از مفهوم لک، و تقدم آن اختصاص فهمیده می شود. صدر «بالای سینه» قفس حفظ قلب و صندوقچه ریه و مجرای خون و هواست که از استخوانها و عضلات و پرده های نرم و کشداری ساخته شده و پیوسته در حال انقباض و انبساط است، و چون هرگونه تأثر فکری و نفسانی، در حرکات قلب و دوران خون و چگونگی تنفس ظاهر می شود، آن آثار معنوی را به این دستگاه های عضوی نسبت می دهند: قلب یا سینه باز، روشن، گرفته، تاریک، بیمار، منحرف و همچنین...

گرفتگی قلب یا سینه یا به اصطلاح عامه، کم حوصلگی و یأس، از نافرجامی آرزوها و شهوات و ناامیدی از رسیدن به خواسته ها یا از آلودگی به گناه ناشی می شود و همه این ها از آثار جهل به حقایق و واقعیات و سُنن حیات است که جز از طریق الهام و ارأئه وحی، چنان که باید شناخته نمی شود. از این جهت بیشتر مردم برای نجات از هموم و سرنوشت مبهم و گرفتگی ها به انواع موجبات غفلت و وسایل تخدیر شعور متوسل می شوند.

گرفتاری پیمبران و فشار روحی و گرفتگی سینه آن ها، بیش از عوامل و انفعال های نفسانی، ناشی از فشار وحی و سنگینی رسالت بوده، آن ها در آغاز طلوع

وحی و فرمان رسالت، از یک سو مقهور و رانده فرمان‌های پی‌درپی وحی بودند که باید در هر وضع و شرطی رسالت خود را ابلاغ نمایند. از سوی دیگر قدرتمندان و بت‌سازان و در پی آن‌ها توده مردم، در برابر پیمبران سخت می‌ایستادند تا عقاید و وضع کنونی خود را نگه دارند. موسی پس از فرمان رسالت، نگران تکذیب فرعون و فرعونیان بود و خود را در تنگنای سختی می‌دید که با لحن عاجزانه می‌گفت:

﴿رَبِّ اِنِّیْ اَخَافُ اَنْ یُّکَذِّبُوْنِ وَ یَضِیْقُ صَدْرِیْ وَ لَا یَنْطَلِقُ لِسَانِیْ...﴾^۱ (شعراء ۲۶ / ۱۲ و ۱۳) و پیش از درخواست هرگونه مددی و اعجازی، از پروردگارش شرح صدر می‌خواست: ﴿قَالَ رَبِّ اَشْرَحْ لِیْ صَدْرِیْ وَ یَسِّرْ لِیْ اَمْرِیْ﴾^۲ (طه ۲۵ / ۲۰ و ۲۶) آیاتی از قرآن، فشار روحی و ضیق صدر رسول اکرم ﷺ را در آغاز رسالت، با لحن‌های مختلف بیان می‌نماید، گاه عاقبت بی‌صبری بعضی از پیمبران گذشته را به رخس می‌کشد و تهدیدش می‌کند: ﴿فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لَا تَكُنْ کَصَاحِبِ الْهُوتِ اِذْ نَادٰی وَ هُوَ مَكْظُوْمٌ...﴾^۳ (فلم ۶۸ / ۴۸) از آیه ۱۲ هود چنین برمی‌آید که آن حضرت چنان دچار فشار و ضیق صدر شده بود که احتمال می‌رفت ابلاغ بعضی از وحی را ترک گوید: ﴿فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوْحٰی اِلَیْکَ وَ ضَآئِقٌ بِهٖ صَدْرُکَ اَنْ یَّقُوْلُوْا...﴾^۴ از ظاهر این آیه و کلمه «به»، آنگاه تفصیل گفته‌های مخالفین معلوم می‌شود که سبب ضیق صدر آن حضرت از یک سو سائقه وحی و از سوی دیگر پرخاش‌های مشرکین بوده، چنان‌که مفهوم آیه دوم اعراف، می‌خواهد تا تنگ‌سینه‌ای آن حضرت از ناحیه وحی، از میان برود: ﴿کِتَابٌ اُنزِلَ اِلَیْکَ فَلَا یَکُنْ

۱. پروردگارا، می‌ترسم که مرا تکذیب کنند و سینه‌ام تنگ می‌شود، و زبانت به روانی نمی‌گردد.

۲. پروردگارا سینه‌ام را گشاده گردان و کارم را آسان کن.

۳. برای حکم پروردگارت پایداری کن و مانند همدم ماهی مباش که خشم فروخورده نداداد....

۴. پس شاید تو برخی از آنچه را به سوی تو وحی می‌شود ترک‌کننده باشی و سینه‌ات به وسیله آن تنگ باشد که

می‌گویند....



فِي صَدْرِكَ حَرْجٌ مِنْهُ...^۱ (آیه ۱۲۷ نحل)، می‌خواهد تا فشار مکرهای دشمنان نادیده گرفته شود: ﴿وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ﴾^۲.

این آیات، هم متضمن علل ضیق صدر پیمبر اکرم ﷺ و نهی از آن است، و هم به چاره‌جویی و از میان بردن ضیق صدر اشاره‌ای می‌نماید. بیشتر آیاتی که راجع به سختی و سنگینی انجام رسالت و ضیق صدر آن حضرت است، چگونگی بیرون آمدن از سختی و فشار و پیشرفت دعوت را می‌نمایاند و فرمان‌هایی می‌دهد: آیات آخر سوره حجر، پس از فرمان به اعلام آشکار و بی‌پروای رسالت: ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ﴾ به اعراض از مشرکین امر می‌نماید: ﴿وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ تا دشمنی‌ها و قدرت‌نمایی‌های آنان را ندیده بگیرد و یکسر ناظر به هدف دعوت و انجام رسالت باشد و خداوند را ناظر و کافی دسیسه‌ها و دشمنی‌های بازیگرانه آن‌ها بداند: ﴿إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾. و از آگاهی خداوند به ضیق صدرش خبر می‌دهد: ﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ﴾ و در پایان، به تسبیح و سجده و عبادت مستمر امر می‌نماید: ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ. وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾^۳ تا سینه‌اش منشرح گردد و از تنگنای میان فرمان‌های رسالت و دشمنی‌های دشمنان نجات یابد و راه انجام دعوت، آسان و آفاق تیره بازگردد.

به طور کلی ضیق صدر و گرفتگی خاطر که موجب تحیر در تصمیم و درماندگی در کار می‌شود، نوعی انفعال و تأثر روحی و از آثار کشش اندیشه‌ها و جواذب مختلف است و همین‌که انسان بتواند خود را از معرض جاذبه مخالف و تأثیرات آن

۱. کتابی است که به سوی تو نازل شده پس در سینه‌ات هیچ تنگنایی از آن نباشد....

۲. از مکرری که می‌کنند در تنگنا مباش.

۳. آیات ۹۴ تا ۹۹ سوره حجر (۱۵).



برهاند و در یک جهت مصمم شود و به آن روی آرد، از تنگنای انفعال‌ها و تضادها بیرون می‌آید و سینه‌اش بازمی‌گردد و تصمیم می‌گیرد و مسیرش آسان می‌شود.

شاید شرح صدر راجع به اسلام و کفر که در قرآن آمده به همین معنا باشد:

﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ...﴾ (زمر ۲۲/۳۹): «آیا کسی

که خداوند سینه‌اش را برای اسلام گشوده، پس در پرتو نوری از جانب پروردگار خود است...»، ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا...﴾ (انعام ۱۲۵/۶): «پس هر کسی که خداوند بخواهد

هدایتش کند سینه‌اش را برای اسلام می‌گشاید، و کسی را که بخواهد گمراه نماید

سینه‌اش را تنگ و دشوار می‌گرداند»، ﴿وَ لَكِنْ مَّنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ

مِنَ اللَّهِ...﴾ (نحل ۱۶/۱۰۶): «ولی کسانی که به کفر سینه گشوده‌اند پس بر آن‌ها

است غضبی از جانب خدا...».

از ابن عباس روایت شده که از رسول اکرم ﷺ سؤال شد: آیا سینه‌ای

گشوده می‌شود؟ فرمود آری! پرسیدند: آیا نشانه‌ای برای آن هست که

بتوان شناخت؟ فرمود آری: «برکناری از سرای غرور و روی آوردن به

سرای خلود و آماده شدن برای مرگ پیش از رسیدن آن.» (روضه‌الواعظین و

بصيرة المتعظین، ج ۲، ص ۴۴۸)

معنای واقعی و نفسانی شرح صدر هرچه باشد، اثر آن بیرون آمدن از حال

تردید، و تصمیم در کار و تحمل دشواری‌ها و اطمینان نفس است، و از مضمون

آیاتی که درباره موسی و پیامبر اسلام آمده و سیره‌ای که از پیامبران رسیده، معلوم

می‌شود که پیشرفت دعوت پیامبران پس از فراگرفتن وحی و قیام به رسالت همین

شرح صدر بوده که در ضمن قیام به رسالت و برخورد به دشمنی‌ها و سختی‌ها و یا

راهنمایی خداوند حاصل می‌شده. همان اتصال با وحی و فرمان‌های پی‌درپی به



صبر و مقاومت و اتکای همیشگی به قدرت حق و چشم‌پوشی از قدرت باطل و ناچیز شمردن آن و ارائه طریق پیشرفت دعوت و چگونگی مواجه شدن با مردم و نشان دادن پشت‌پرده ظواهر خلق و نفسیات بشر و مرعوب‌نشدن از کثرت و قدرت‌های ظاهری و اندوهگین‌نشدن در شکست‌ها و مغرور‌نشدن به پیروزی‌ها و برتر از همه پیوسته مسبِّح و ساجد و عابد بودن، راهنمایی‌ها و فرمان‌هایی بود که پیمبران را از ضیق صدر و تنگنای مسئولیت رسالت می‌رهاند و با سینه باز با دشواری‌ها مواجه می‌کرد و موانع را از میان برمی‌داشت.

جامع‌ترین بیان مفسرین از این آیه (أَلَمْ نُشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ) این است: آیا با نور علم سینه‌ات را باز و قلبت را وسیع نکردیم تا به ادای رسالت قیام نمودی و بر ناسازگاری‌ها و آزارها بردبار شدی و با نیروی ایمان چنان آرامش یافتی که دچار ضیق صدر و بی‌حوصلگی نشدی؟.

گفته بعضی از مفسرین که این آیه (الم نشرح...) راجع به داستان شق صدر است^۱ از جهاتی مورد تردید می‌باشد: اولاً در طرق روایات امامیه از این داستان

کتابخانه آنلاین «طائفتی و زمانه ما»

۱. خلاصه این داستان در صحیح مسلم (۱-۱۰۱) و احمد (۳-۱۲۱) و بعضی از کتب دیگر اهل سنت به این صورت نقل شده است: «در یکی از روزهایی که پیمبر اکرم ﷺ در میان قبیله بنی سعد به سر می‌برد و با برادران رضاعی خود در صحرا سرگرم بازی بود، سفیدپوشی نمایان شد و او را ربود. همبازیانش هراسان و شتابان به سوی قبیله برگشتند و به آن‌ها خبر دادند. همین‌که مادر و کسانش به سوی صحرا شتافتند و طفل ربوده را یافتند و درباره این حادثه از او پرسیدند، گفت: «آن شخص سفیدپوش مرا ربود و در زمین دوری بر زمین نهاد پس از آن سینه‌ام را شکافت و خون بسته‌ای از آن بیرون آورد و سینه‌ام را با آبی شستشوداد و آن را بست و به جایی که بودم بازم گرداند.» شبیه این داستان را بخاری (۱-۲۳۲) و مسلم (۱-۱۰۳) و نسایی (۱-۷۶) راجع به پس از بعثت و هنگام اسراء (معراج) نقل کرده‌اند. و بعضی نوشته‌اند که این داستان سه بار واقع شده است.

اگر این احادیث معتبر باشد و چنین پیشامدی بوده است، باید آن را به صورت رمز تطهیر باطن آن حضرت از محل دست آویز و سوسه‌ها تأویل نمود. (مؤلف)

خبری نیست. ثانیاً، اگر هم سند آن معتبر باشد راجع به زمان طفولیت آن حضرت است، با آنکه سیاق ظاهر این آیات راجع به هنگام بعثت و پس از آن می‌باشد. ثالثاً از آیاتی که درباره شرح یا ضیق صدر آمده و همچنین از مفاهیم عرفی این‌گونه اصطلاحات، معنای شرح صدر فهمیده می‌شود و در فهم آن احتیاجی به توجیه یا تطبیق به این‌گونه حوادث مشکوک نیست.

«وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنقَضَ ظَهْرَكَ» : مفهوم وضع، برداشتن و فرو نهادن است. و چون به عن متعدی شده، پیوستگی یا چسبندگی پیش از وضع را می‌رساند. «وزر» عموماً به سنگینی‌های معنوی گفته می‌شود، مانند آثار گناه و مسئولیت و تعهد، اضافه به ضمیر مخاطب، اشاره به سنگینی مخصوص است که شخص مخاطب دچار آن بوده است. «الذی انقض» ، جمله وصفیه برای وزر است. نقض که به معنای در هم شکستن یا صدای آن است، از قبیل استعاره از معنای محسوس برای نمایاندن سختی و سنگینی توان فرسا و نامحسوس است و نسبت آن به ظهر «پشت» که محل تحمل بار سنگین است، نیز استعاره از تحمل ناپذیر شدن عضو نیرومند و تحمل پذیر می‌باشد.

به قرینه پیوستگی این آیه به آیه «الم نشرح...» و ترتیب در بیان و همچنین مضمون دیگر آیاتی که ذکر شد، این وزر مضاف و توان فرسا اثر یا تعبیر دیگری از ضیق صدر است، گویا از این جهت که فشار و سنگینی راه تنفس آزاد را می‌بندد، به اثر آن ضیق صدر گفته می‌شود و از این جهت که اعضای حمل را ناتوان می‌کند به اثر آن وزر کمرشکن گفته می‌شود. و چون این آیات درباره ابلاغ و انجام رسالت و فشارهای اولی آن است، مقصود از وزر همان سنگینی فشار وحی و فشار موانع خارج می‌باشد و تناسبی با معنای گناه ندارد، آن هم چنان گناهی که پشت آن پیمبر اطهر را خم یا خورد کرده باشد!! عطف «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ»، بر «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ

صَدْرُكَ»، خود مبین تناسب و نوعی تلازم وضع و زربا شرح صدر است.

«وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»: رفع مقابل وضع، برداشتن و بالا بردن است، چون ذکر شخص، پیش از نام و عنوان است، شامل روش و اوصاف و دعوت و تعلیم و اثری است که او را به یاد آورد. لام «لک» در این آیه و آیه «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»، برای اختصاص یا انتفاع است، و اگر برای انتفاع باشد راجع به مقام ممتاز نبوت است، زیرا این رفع ذکر به سود مقام و دعوت بود، نه برای بهره‌گیری و انتفاع شخصی و عادی. تقدیم لک بر مفعول «صدرک - وزرک» نیز اشعار به اختصاص و فصل استفهامی دارد: آنچه گشودیم چه بود؟ سینه‌ات! و آنچه فرو نهادیم؟ وزرت! و آنچه بالا بردیم؟ ذکرت بود.

چون همه اصول معارف عالی ایمانی و فضایل و شریعت انسانی و حق و عدل و خیر در شخصیت و دعوت آن حضرت تحقق و تمثیل یافت، یاد و نمودار این‌ها یاد او می‌باشد. هر کس و در هر زمان حق و عدلی را متذکر شود و نمونه محقق آن را بجوید در راه و روش و گفتار و تعالیمش نمونه برتر آن را می‌یابد. هر حکیم و عارفی که در اسرار مبادی و غایات آفرینش بینش یابد، در وحی و تعالیم او برتر از آن را می‌نگرد. هر قانون‌شناس و قانون‌گذاری بخواهد نظامات و روابط حقوقی بشر را بشناسد در شریعت محمدی ﷺ اصول عمیق و پایدار آن‌ها را می‌یابد.

نام و یاد او مانند خورشید و ماه در افق و مدار بلندی است که بر همه کس و در هر زمان و فراخور استعدادها می‌تابد و تیرگی اوهام و اندیشه‌ها و انحراف‌های بشری، نمی‌تواند آن را از تابندگی باز دارد یا بیالاید. آوای گواهی به رسالتش با شهادت به توحید خداوند جهانیان پیوسته، و در قرون متمادی و مفاصل حیات و آفاق مختلف بلند است و با همه دشمنی‌ها و تیرگی‌ها، روز بروز وسعت بیشتر می‌یابد.



مگر نور نبوتش در اندک زمانی نخست جزیره العرب تاریک، آنگاه شرق و غرب و جنوب و شمال را روشن نکرد و شعاع آن، قلوب پراکنده را به هم نپیوست، و از اندلس تا هند نام محمد و تعالیم او بر نام و تعالیم ساکنین این سرزمین ها برتری نیافت؟

آیا آن بلند آوازی یتیم عیال مند و بی پناه و درس نخوانده و در میان مردمی جاهل و بیابان گرد و گمراه، آن هم با این سرعت، جز به یاری خداوند و لطف و قهر او بود؟ آیا تاریخ می تواند نمونه ای از این رفعت و سرعت نشان دهد؟ «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»^۱.

و شاید که مقصود از ذکر در این آیه «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» مانند آیه ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (حجر ۹/۱۵) قرآن باشد. در حقیقت پیشرفت و برتری ذکر محمد همان پیشرفت و برتری قرآن است که همان اراده محقق پروردگار می باشد، و همان اراده نافذ است که در طریق علل و اسباب، موانع را از میان برمی دارد و راه پیشرفت حق را آسان می گرداند:

طباعان را از حدیث دافعم	۱. من تو را اندر دو عالم رافعم
نام تو بر زر و بر نقره زخم	رونقت را روز روز افزون کنم
در محبت قهر من شد قهر تو	منیر و محراب سازم بهر تو
کور گردانم دو چشم عاق را	من مناره بُسرکنم آفاق را
دین تو گوگرد ز ماهی تا به ماه	چاکرانت شهرها گیرند و جاه
تو مترس از نسخ دین ای مصطفی	تا قیامت باقیش داریم ما
کفرها را در کشد چون ازدها	هست قرآن مر تو را همچون عصا
چون عصایش دان تو آنچه گفته ای	تو اگر در زیر خاکی خفته ای

(مؤلف)، مثنوی مولانا، دفتر سوم، بیت ۱۱۹۹ به بعد

«ویلیام مور» در کتابش «سیرت محمد ﷺ» گوید: محمد سخنش روشن و آیینش آسان بود، او کارهایی را انجام داد که خردها را متحیر می نماید، تاریخ به خود مصلحی را مانند محمد ندیده که در اندک زمانی نفوس را بیدار و اخلاق را زنده و شأن فضیلت را بالا ببرد. (مؤلف)

«فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا. إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»: فاء تفریع و إِنَّ تأکید و جمله اسمیه، خبرها و مطالب سابق را تأیید می‌کند و از نظام و حقیقت ثابتی خبر می‌دهد. حرف «مع» به جای بعد، پیوستگی یُسْر را با عُسْر می‌رساند. الف و لام «العسر» نباید برای جنس یا استغراق باشد، زیرا سختی‌هایی که در مسیر شر و فساد است، همراه آسانی و در مسیر آن نیست، بلکه پیوسته سخت‌تر می‌گردد: ﴿وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى﴾ (اللیل ۸/۹۲ تا ۱۰) بنابراین باید «عُسْر» معهودی مقصود باشد که به قرینه مقام عسر در راه حق و دعوت به خیر است، «یسراً»، به صورت نکره دلالت بر اطلاق و تعظیم دارد: یُسْر بی قید و چشم‌گیر. تکرار آیه بدون حروف ربط، برای تأکید و تقریر مستقل است. العسر با الف و لام چون اشاره به عسر معهود یا نوع عسر است اشعار به وحدت عسر دارد و یسراً نکره و مکرر، تنويع و تکرار یسر را می‌رساند: با آن عسر یا نوع آن، یسری دیگر و مکرر است. در حدیث است که روزی پیغمبر اکرم ﷺ خوشحال و شادمان بیرون آمد و می‌گفت: «هیچ‌گاه یک سختی بر دو آسانی چیره نشود «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا...»^۱. و از مفهوم آیه چنین برمی‌آید که همیشه آسانی در پی رنج است و هر کس خود را پیوسته به خدا و مصلحت خلق می‌داند باید سختی و رنج را به جان بخرد و دردمند باشد، تا آسانی پیش آید و مشمول رحمت خداوند شود. «نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود...».

«فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ»: فاذا فرغت، تفریع به آیات، یا دو آیه قبل است. در تقدیر متعلق فعل «فرغت» و مفعول «فانصب» و جوهی ذکر شده است: چون سینه‌ات را باز نمودیم و وزرت را فرو نهادیم و یادت را بلند کردیم، یا



چون با آن‌گونه سختی آسانی است، پس همین‌که از نماز واجب یا انجام رسالت یا کارزار فراغت یافتی، یکسر به نوافل و دعا یا هر عمل شایسته‌ای بکوش. چون متعلق و مفعولی برای این افعال ذکر نشده، آنچه مفسرین آورده‌اند، باید بیان موارد و مصادیق باشد، و کامل‌ترین و مناسب‌ترین مورد همان فراغت از انجام دعوت است، و خبرهای این سوره از شرح صدر و وضع وزر و رفع ذکر، مؤید همین است، زیرا این خبرها باید راجع به سال‌های پس از بعثت و پیش از هجرت باشد که آن حضرت از مرحله اول رسالت و سختی‌های آن فراغت یافت و گروهی از مرد و زن مکه و یثرب اسلام آوردند و برای نگهداری و پیشرفت اسلام سخت‌پایداری و فداکاری می‌نمودند و هر یک در حد ایمان و دریافت خود، داعی وفادار اسلام و طلیعه آینده آن و مبشر وعده‌های خداوند بودند. از این پس آن حضرت برای از میان رفتن دعوت و رسالتش نگران نبود و از ضیق صدر و سختی آن مرحله فراغت یافته بود. پس از سازندگی اشخاص با ایمان و نخستین پایه‌گذاری اسلام مراحل دیگری در پیش بود که باید با کوشش‌های دیگر و هدایت و فرمان‌های پی‌در پی آیاتی که نازل می‌شد و اوضاع و حوادثی که پیش می‌آمد، آن‌ها را انجام دهد و بگذرد. مراحل بعد از دعوت، ابلاغ و تعلیم و اجرای احکام و توحید مسلمانان و تنظیم اجتماع و تحکیم قدرت دفاع و جهاد بود تا تحول همه جانبه در افکار و نفوس و نظامات پدید آید و حصارهای شرک و نظامات کهن متلاشی گردد. برای انجام این مسئولیت‌ها که بیش از ابلاغ و دعوت نخستین بود باید کوشش‌های دیگر نماید و سختی‌ها و پایداری‌های دیگری لازم بود: «فَإِذَا فَرَعْتَ فَأُنْصَبْ». و اگر مقصود از فاذا فرغت، فراغت از همه وظائف رسالت و تکمیل آن باشد، فانصب، امر به یکسر روی آوردن و قیام به عبادت و آیه «وَالِي رَبِّكَ فَارْغَبْ» مبین آن است. و این دو آیه متضمن مفهوم آیات سوره نصر «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ» می‌باشد.



با همه آنچه گفته شد، چون در آیه «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ»، اشاره‌ای به امر یا مرحله خاصی نیست، باید هم‌چنان مطلق و ناظر به فراغت هر امر و مرحله‌ای باشد، زیرا با انجام هر کوشش و رسیدن به هر مطلوبی هرچه هم بزرگ باشد. مسئولیت و وظیفه حیاتی به آخر نمی‌رسد، آن هم برای پیمبری که رسالتش برانگیختن استعدادهای نامتناهی انسانی و برپا داشتن نظامی هرچه برتر و در نهایت برگرداندن و سوق دادن خلق به سوی پروردگار نامتناهی در کمال و قدرت است. چنین پیمبری هرچه بکوشد و از گردنه مشکلات بگذرد و هر مرحله‌ای که برایش آسان گردد، نباید وظیفه رسالت خود را از هر جهت پایان یافته و انجام شده بداند و فراغت یابد و خلوت گزیند. و باید خود را برای هموار کردن سختی‌های دیگر که در راه کمال انسان است، پیوسته آماده کند تا راه‌ها هموار شود.

در حقیقت موجود متحرکی چون انسان، اگر متوقف و ساکن شود و پس از فراغت از هر وظیفه خود را آماده برای کوشش‌ها و تحمل سختی‌های دیگر ننماید، استعدادهای انسانیش فاسد می‌گردد، هم‌چنان‌که آب و هوا اگر ساکن شدند فاسد و منشأ بیماری‌ها می‌شوند و خاصیت حیات‌بخششان از میان می‌رود.

ما زنده از آنیم که آرام نگیریم موجدیم که آسودگی ما عدم ماست^۱

این خاصیت و روح تحرک دائم، در پیمبران و پیشوایانی که هدف‌های برتر انسانی را به صورت کامل تشخیص داده‌اند، شدیدتر و نیرومندتر و احساس و شعور آن‌ها به دردها و وزرها بیشتر است. همین احساس‌ها و دردهای متراکم است که با انگیزه وحی و الهامات، منشرح و منفجر می‌گردد: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ...» و تشعشع آن، عناصر ناقابل را می‌سوزاند و قابل‌ها را به حرکت در می‌آورد و نورانی و ربّانی می‌نماید. چون این‌ها به دنیا نیامده‌اند تا چون عامه مردم آلت شهوات شوند و

در خدمت امیال و هواها درآیند یا خود را برکنار دارند و آسایش طلبی گزینند. این‌ها آمده‌اند تا هرچه قدرت دارند و کسب می‌نمایند به کار برند و کوشش نمایند و دمی نیاسایند تا همه قوا و نیروهای بشری را در راه و خدمت حق و عدل و کمال درآورند و همه موانع و شرور را که تغییر رنگ می‌دهند از سر راه انسان بردارند و نظامات و ازگون را و ازگون سازند و برای رسیدن به این مطالب کوشش نمایند و رنج برند و در برابر مصائب و مصاعب پایدار و بردبار باشند: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» تفریعات این آیه بر آیه: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا...» همین کوشش‌ها و قیام‌ها و آمادگی برای سختی‌ها را می‌رساند: چون با هر سختی آسانی در پیش است و این قانون زندگی و حیات است، پس از هرچه فراغت یافتی و به هر مطلوبی رسیدی و راه آن آسان شد، به وظیفه و مطلوب دیگر قیام نما و آماده سختی دیگر باش! و از این طریق زمینه تربیت و مسیر ربوبیت را بازگردان و یکسره به پروردگارت روی آر و از او قدرت بیاب: «وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ».

در روایات ما (امامیه) سوره والضحی و الم شرح در حکم یک سوره آمده و فاصله بسم الله لازم شمرده نشده است. و چون بیشتر فقها قرائت یک سوره کامل را در نماز واجب می‌دانند باید پس از سوره حمد هر دو سوره خوانده شود. دلیل وحدت حکمی این دو سوره اگر روایات معتبری باشد باید پذیرفت و اگر از جهت وحدت مضمون یا نزول این دو سوره است که آن‌ها را در حکم یک سوره گرفته‌اند، مورد تأمل است، زیرا گر چه آیات «أَلَمْ نَشْرَحْ...» و «أَلَمْ يَجِدْک...» با هم شباهتی در تعبیر و مفهوم دارند، ولی ظاهر آیات اول «وَ الضُّحٰی» این است که در آغاز بعثت نازل شده و وعده‌های آن راجع به سال‌های بعد از بعثت است، و آیات «أَلَمْ نَشْرَحْ...» از نعمت‌های انجام یافته خبر می‌دهد و نزول آن باید در سال‌های پس از بعثت باشد.



طول آیات این سوره به تقریب، یکسان و متوسط، و دارای سه گونه لحن و فاصله است: تا آیه چهارم با فتحه و سکون‌های متوالی (جز کلمه وزرک، که به کسر واو آمده) و فواصل «فعلل» و پی‌درپی آمدن کاف خطاب، فضایی از تنبیه و حکایت و لطف را متمثل می‌نماید. در آیه ۵ و ۶ ناگهان آهنگ تغییر یافته و باطنین انگیزنده «ان» و حرکات کلمات و ایقاعات مختلف و فاصله «فعلا» انگیزنده است و قانون و مسیر مختلف و سخت زندگی و آسانی نهایی را می‌نمایاند. آهنگ آیه ۶ و ۷ به آیات قبل برمی‌گردد و با فاصله «افعل» به صورت لحنی خفیف مانند آیات آخر والضحی، آمرانه آمده و سوره بسته شده است. هر یک از آیات متضمن سه ایقاع است که از ترکیب حروف و حرکات یک یا دو کلمه پیوسته برمی‌آید: **أَلَمْ نَشْرَحْ - لَكَ - صَدْرَكَ -** و همچنین تا آخرین آیات.

لغات و کلمات این سوره معانی متقابل و متناسب با هم را تصویر می‌نمایند: شرح (باز و سبک نمودن) در مقابل نقض. لک - عنک. صدر - ظهر. وضع وزر - رفع ذکر. عسر - یسر. فراغت از کار گذشته - نصب و رغبت به سوی آینده.

لغات و هیأت‌های فعلی که در همین سوره آمده: الم نشرح، انقض، فرغت، انصب، ارغب.